

نگاهی بدانش نوین روانشناسی زبان

رابطه زبان با فرهنگ

زبان در درون فرهنگ تطور می‌یابد. با اندکی دقت در خویشاوندی واژه‌های مختلف یک زبان، روح فرهنگ متعلق آن زبان، بخوبی آشکار می‌شود. در اینجا بذکر چند مثال از چند کتاب قناعت می‌کنم و بحث خود را بعداً بطور اختصاصی در زبان پارسی دنبال می‌کنم.

به استناد مقدمه کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد اول تحت عنوان «مشرق زمین گاهواره تمدن»، خویشاوندی چهار لغت انگلیسی: *prevision*، *provision*، *prudence* و *providence* چنین قابل تعبیر است.

انسان بی خیال اولیه که بتدریج برموز ذخیره برای روز مبادا پی برد این عمل خود را *provision* نامید و از آن مفهوم وسیع و نسبتاً مجردتر *prevision* بمعنی «پیش‌بینی» زاده شد.

واژه‌های *providence* بمعنی «تدبیر» و *prudence* بمعنی «حزم و احتیاط» نیز با واژه *provision* بمعنی «ذخیره برای آینده»، خویشاوندی لفظی دارند و این خود زایش مفاهیم را از هم‌دیگر، در درون فرهنگ، وسیر اندیشه‌ها از مادی بسمت انتزاعی و مجرد نشان می‌دهد.

مثال دیگر از همان کتاب: واژه لاتینی *percus* بمعنی چهار پاست که با واژه *percuria* بمعنی «سرمایه» خویشاوند است و نشان‌میدهد که مال و دارائی در روزگار آن

پیشین منحصر به دامداری و چهارپایان بوده است از طرفی چهارپایان بجای پول بعنوان جنس واسطه مبادله بکار برده می شدند چنانکه مثلاً زره دیومدس Diomedes ندرأس چهارپا ارزش داشته و یا یک غلام زیرک در زمان هومر با چهار رأس چهار پا خرید و فروش می شده است^۱.

در سکه های رومی نیز سه گاو بچشم می خورد که نشان در رابطه سرمایه با چهارپایان خانگی است.

از طرفی خویشاوندی سه واژه انگلیسی زیر با کلمه Capital لاتین، حائز کمال اهمیت است.

Capital بمعنی «سرمایه»

Chattel بمعنی «عمل سپردن گاو به دیگری در برابر گرفتن مقداری از محصول سالانه»

Cattel بمعنی «چهارپای درشت اندام»

سه واژه فوق باستاندا کتاب «تاریخ تمدن و یل دورانت» از طریق زبان فرانسه از کلمه لاتینی Capital بمعنی ملك و دارائی مشتق شده اند. خود واژه Capital در زبان لاتین از کلمه Caput بمعنی «سر چهارپای بزرگ» [سرگاو] مشتق شده است که بروی سکه های رومی نقش می شده است.

در هر حال ملاحظه می شود که خویشاوندی واژه ها، نحوه تطور اجتماعی و اقتصادی و سایر جنبه های فرهنگی ملتی را منعکس می کند. همچنانکه در ترکی آذری نیز واژه «مال» هم بمعنی دارائی و ثروت بطور اعم است و هم در معنای گاو و چهار پا استعمال می شود.

غرض از بیان مثالهای فوق روشن کردن مطالب زیر است :

۱- جهت اطلاع بیشتر درین مورد به جلد اول تاریخ تمدن و یل دورانت ترجمه احمد

(۱) - زبان هر جامعه با چگونگی فرهنگ و تمدن آن جامعه از تباطا نکار ناپذیری دارد. نحوه خاص اقتصاد و حکومت و روابط خانوادگی و غیره، در جامعه‌ئی معین، ناچار در چگونگی ترکیبات واژه‌ها، و خویشاوندی و اشتقاق لغتهای زبان آن جامعه تأثیر دارد. همچنانکه واسطه تجاری بودن گاو، در فرهنگ‌های قدیمی، باعث شده است که از يك طرف، بروی سکه‌های رومی، تصویر سر گاو ضرب شود و از طرف دیگر واژه Capital با واژه Caput نوعی خویشاوندی زبانی نشان دهند.

(۲) - بعقل فرهنگی، با توجه به قوانین کلی مجاورت، در ذهن اشخاص، روابطی از نوع تداعی معانی ایجاد می‌شود که با توجه به یکسانی و یکنواختی فرهنگ در طول زمان، از حالت فردی بصورت جمعی در می‌آید. و این روابط ذهنی عامل اصلی خویشاوندی‌های لغوی است که بعدها بعقل دور شدن از خاستگاه خود بنظر عجیب و غیر قابل توجیه می‌آیند. در مثالهای مختلف زبان پارسی که بزودی ذکر خواهد شد، موارد متعدد این واقعیت را بخوبی نشان خواهد داد.

گسترش طولی واژه‌های زبان پارسی

زبان پارسی و تحلیل واژه‌های مجرد و منتزع آن: زبان ابزار اندیشه است و اندیشه مفاهیم پرداخته خود را در قالب آن میریزد لذا ظرف و مظهر متقابلا در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند.

هر زبان متناسب با امکانات گرامری و لغوی خود، در نحوه اندیشه، و چگونگی ادراک و فهم، و نیز موارد سوء تفاهم و بد فهمیدن میان اشخاص، تأثیر می‌گذارد. از ظرفی خانواده‌های مختلف زبانی، در چگونگی مقولات منطقی اندیشه «Denkkategorien» تأثیر مستقیم دارند. لذا جهت تعیین روابط متقابل زبان پارسی و اندیشه ایرانی، با نگاهی سریع، محل زبان پارسی را در میان خانواده‌های مختلف زبانی تعیین می‌کنم و سپس به چگونگی تأثیر این زبان در اندیشه ایرانی می‌پردازم.

منظور من از طبقه بندی زبانها بیان خصوصیات کلی و جامعی است که در همه

زبانهای مختلف يك خانواده موجود است . و این خصوصیات کلی علاوه بر اینکه در طبقه‌بندی زبانها معیار عمل قرار میگیرند، در قلمرو فکر و اندیشه نیز تأثیرات مشابهی را در زبانهای يك خانواده بر جا میگذارند. و این تأثیرات، نحوه اندیشه سخن‌گویان آن خانواده را نسبت بسایر خانواده‌ها، امتیاز می‌بخشد. زبان فارسی از زمره زبانها منصرف و متعلق به خانواده هند و اروپائی است که نظام مقولات فکری این خانواده، از زبانهای يك سیلابی «مانند چینی» و زبانهای منصرف سامی، بکلی متفاوت است. چنانکه درین مورد گفته‌اند، اگر ارسطو عرب می‌بود مسلماً مقولات دهگانه منطبق خود را آنچنان نمی‌نوشت و در نتیجه ازیش از شش مقوله نمیتوانست سخن بمیان آورد.

زبان‌شناسان بد تقسیمی کلیه زبانهای جهان را بسه گروه بزرگ طبقه‌بندی کرده‌اند

بقرار زیر :

۱- زبانهای يك سیلابی = monosilbischen Sprachen

۲- زبانهای پیوندی = agglutinierenden Sprachen

۳- زبانهای منصرف = flektierenden Sprachen

زبانهای يك سیلابی مانند زبانهای چینی، سیامی، تبتی که از سیلابهای ترکیب ناپذیر تشکیل شده‌اند و مانند حلقه‌های زنجیر بدنبال هم می‌آیند و چون صرف ریشه‌ها امکان‌پذیر نیست لذا محل کلمات در جمله اهمیت بسیار دارد و حالات مختلف اسم از محل واقع شدن کلمه در جمله تشخیص داده می‌شود.

در زبانهای پیوندی ترکیب سیلابها امکان‌پذیر است ولی ریشه کلمه بدون تغییر باقی می‌ماند و فقط پسوند یا پیشوند می‌پذیرد. زبانهای مغولی، ترکی-فنیلاندی-دراویدی-باتو-مکزیک-ژاپنی-استرالیائی و نظائر اینها درین مرحله بسر می‌برند.

در زبانهای منصرف ریشه کلمات نیز تغییر می‌پذیرد. این گروه از زبانها، بدو دسته بسیار بزرگ تقسیم می‌شوند. زبانهای هند و اروپائی و زبانهای سامی :

در زبانهای هند و اروپائی ریشه واژه‌ها بیشتر تغییر ناپذیر باقی می‌ماند و فقط در بعضی از زبانهای این خانواده ریشه تغییر می‌کند که اصطلاحاً آنرا صرف قوی افعال

می‌نامند. مثلاً در زبان آلمانی که یکی از شاخه‌های زبانهای هند و اروپایی است تعداد افعالی که قوی می‌شوند [یعنی ریشه فعل در آنها تغییر می‌کند] قابل ملاحظه است. و لیکن در زبانهای سامی، اساس بر تغییرات ریشه کلمه نهاده شده است و همه اشکال مختلف لغوی، از تغییر ریشه واژه، در بابهای معین مشتق می‌شود.

زبان پارسی در زمره زبانهای هند و اروپایی است. زبانهای هند و اروپایی در درون خود نیز بگروه‌های کوچکتر تقسیم شده‌اند و از آن جمله‌اند: زبانهای هندوایرانی-ارمنی-سلتی ورومی-یونانی-ژرمنی-اسلاوی-آلبانی.

زبان‌شناسان معتقدند که این زبانها همگی از زبان واحدی که مادر زبان همه زبانهای فوق بوده زائیده شده‌اند و بهمین جهت دارای خصوصیات مشابهی هستند که آنها را از سایر زبانهای منصرف و غیر منصرف مشخص می‌کنند.

این زبان اولیه که بنام «مادر زبان هند و اروپایی» نامیده می‌شود، امروزه از میان رفته است و لیکن زبان‌شناسان با توجه به قوانین مسلم زبان‌شناسی آنرا باز سازی کرده‌اند. بنظر میرسد که این زبان، زبان اولیه نژاد واحدی بوده که اقوام اولیه هند و اروپایی از فرزندان آن نژاد بشمار می‌آیند^۱.

دو صفت بسیار مهم «مادر زبان هند و اروپایی» بقرار زیر است:

۱- اشخاص در صرف فعل از ریشه فعل ساخته میشوند نه از مصدر. یعنی مصدر با ریشه فعل یکی نبود.

مصدر (برخلاف زبانهای سامی) خود از مشتقات متاخر ریشه فعل بشمار میرفت که با پذیرفتن خاتمه‌ئی از ریشه فعل ساخته می‌شود و گویا در مادر زبانهای هند و اروپایی هنوز بوجود نیامده بود.

۲- وظیفه حروف اضافه را صرف اسم عهده‌دار بود. یعنی درین زبان حروف

۱- درینمورد به مقالات دکتر خابلری در سخن و یا بکتاب زبان‌شناسی و زبان پارسی مراجعه فرمائید.

اضافه یافت نمی‌شد و صرف اسم در حالات مختلف، عمل حروف اضافه را انجام می‌داد. زبان پارسی نیز مانند سایر زبانهای هند و اروپایی ازین زبان مادر منشعب شده است. در ابتدا با زبان هندی یکی بوده و سپس بعلت بُعد مسافت و عدم امکان ارتباط مؤثر فرهنگی از همدیگر دور شده‌اند و هر یک مستقلاً در سیر خاص خود تطور یافته‌اند. نگاهی بسیر تطور تاریخی زبان پارسی صحت ادعای فوق را بشودت میرساند. بطور مثال ساختمان جملات زبان پارسی را در پارسی باستان و فارسی کنونی بررسی می‌کنیم:

در پارسی باستان صرف اسم در حالات هشتگانه و تغییرات خاتمه‌های اسم مشاهده می‌شود و بهمان نسبت حروف اضافه کمتر بچشم می‌خورد. ولی بتدریج که صرف اسم ساده‌تر می‌شود بر تعداد حروف اضافه افزوده می‌گردد و بالاخره در پارسی کنونی صرف اسم بکلی از میان رفته است و حروف اضافه جای آنها را گرفته و وظیفه صرف اسم را خود بعهده گرفته‌اند. از طرفی نقش حروف اضافه در پارسی باستان ناچیز است در حالیکه در فارسی کنونی نقش مؤثری ایفا می‌کنند.

این تغییر اساسی در ساختمان جملات فارسی، در مقولات منطقی اندیشه نیز تأثیر می‌گذارد و در فصول بعد تأثیر ساختمان جملات را در نحوه تفکر توضیح خواهم داد. در مورد صرف افعال نیز بنظر میرسد که اشکال قدیمی فعل‌ها پیچیدگی خاصی دارند که بتدریج ساده‌تر می‌شوند. مثلاً افعالی که دارای فاعل با اراده‌ئی هستند، نسبت بافعال با فاعل بدون اراده و منفعل تفاوت‌هایی را نشان می‌دهند، یعنی بر حسب نوع فاعل، صرف فعل عوض می‌شود؟ زیرا علاوه بر افعال معلوم و مجهول فعل‌سومی بنام «میان» موجود بوده، که امروزه از میان رفته است و در سیر زمان صرف افعال بسادگی گرائیده است. کوتاه سخن: زبان پارسی مانند هر زبان دیگر میل بسمت ساده شدن دارد و بهمین علت قواعد پیچیده و اختصاصی، بقواعد عمومی‌تر و قابل انعطاف‌تر تبدیل می‌شوند.

امکانات ترکیبی زبان فارسی باستان بسیار زیاد بود^۱ درحالیکه از میزان امکانات ترکیبی آن در پارسی کنونی بسیار کاسته شده است، امروزه واژه‌های بسیاری موجود است که بظاهر يك کلمه است ولی در گذشته از دو کلمه یا بیشتر تشکیل می‌شد مانند: آسمان «آس+مان». امکانات ترکیبی زبانها از نظر بیان اندیشه بی‌نهایت اهمیت دارند زیرا خاصیت نامندگی زبان بدان وابسته است. این واقعیت بزبان امکان می‌دهد که مفاهیم جدید اندیشه را در قالبی مناسب بریزد و در نتیجه خود را با زاینده‌گی فرهنگی هماهنگ و همگام کند.

جهت مقایسه و تطبیق قدرت ترکیبی زبانها روشی ساده و عملی در دست است و آن اینکه بایستی برای هر زبان جدولی بشرح زیر تشکیل داد و امکانات ترکیبی انواع کلمات را درخانه‌های آن با علامت + مشخص کرد.

انواع کلمات را در دو ستون عمودی و افقی مینویسیم و کلماتی را که باهم امکان ترکیب دارند در خانه‌های مربوط علامت می‌زنیم. بایستی در نظر داشت که ستون عمودی نمایشگر جزء اول ترکیب و ستون افقی نمایشگر جزء دوم ترکیب است. این جدول نشان می‌دهد که انواع مختلف کلمات، مانند اسم، فعل، صفت، پساوند، پیشاوند، و بالاخره قیود و ضمائر و غیره با یکدیگر بچه‌میزانی امکان ترکیب دارند. البته این جدول را میتوان با توجه به امکانات خاص زبانهای مختلف تغییر داد و خانه‌های آنرا کم و زیاد کرد.

۱- منظور از امکانات ترکیبی زبان پارسی، ترکیب پساوندها و پیشاوندها با واژه‌های اصلی است و الا در مورد ترکیب ۲ یا چند واژه باهم و تشکیل واژه جدید موارد زیادی دیده نشده است و بعلمت کافی نبودن استقراء حکم ایجابی و سلبی نمیتوان داد.

ترکیبی بوضوح مشخص می‌شود. مثلاً اگر این جدول ساده در مورد شاید ۱۰ الی ۲۰ زبان مختلف تهیه‌شود و باهم مقایسه‌گردد قدرت ترکیبی زبان، متناسب با کثرت خانه‌های علامت‌خورده و ضریب نسبی فراوانی آنها در زبان خواهد بود.

تحقیق در ترکیبات پارسی، چند واقعیت روانی را از نقطه نظر روانشناسی گفتار و سخن به ثبوت می‌رساند. بایک نظر اجمالی به ترکیبات مختلف پارسی کنونی، سه دسته بزرگ و متمایز از ترکیبات لغوی این زبان آشکار می‌شوند.

الف - ترکیبات و اصطلاحات و عباراتی که دارای معنی عینی و دیداری‌اند. یعنی وجه تسمیه ترکیب و رابطه آن با اجزاء تشکیل‌دهنده‌اش روشن و نمایان است. مانند دستبوسی که کلمه‌ئی مرکب است و معنی واحد و روشنی دارد که همانا «بوسیدن دست» است. این مفهوم عینی و دیداری است. یعنی قابل دیدن و تصور کردن و تجسم است.

ب - ترکیبات و اصطلاحات و عباراتی که دارای چند معنی مختلف‌اند. یکی از آن معانی معنی اصلی و حقیقی آن ترکیب است که مانند ترکیبات نوع الف دیداری و عینی است و معانی دیگر از نوع معانی مجازی و فرعی محسوب می‌شوند که نسبت به معنی اولی نادیداری‌تر و مجردتر و ناروشن‌ترند مانند دستگیر شدن که در معنی اول «معنی اصلی» بگرفتار شدن اطلاق می‌شود و ضمناً معانی فرعی دیگر دارد مثلاً دستگیر شدن بمعنی درک کردن درین جمله: «ازین کتاب چیزی دستگیرم نشد».

ج - دسته سوم ترکیبات و اصطلاحات و عباراتی هستند که رابطه آنها با خاستگاه اولیه ترکیب، بکلی قطع شده است و معنی آن هیچ‌گونه تصور دیداری و قابل تجسم و تصور در انسان ایجاد نمی‌کند. یعنی صرفاً معنی فرعی و مجازی که فاقد ارتباط با منشأ ترکیب هستند باقی مانده است و معنای اولیه و دیداری آن فراموش شده است. برای تحقیق در وجه تسمیه چنین ترکیباتی جز مراجعه بکتاب لغت راه دیگری موجود نیست. بطور مثال میشود ترکیباتی مانند «دست کم» بمعنی لا اقل و یا «دست تنگ» بمعنی فقیر و بی چیز و یا مثلاً «دل شکسته» را نام برد.

واینک چند مثال برای گروههای سه‌گانه فوق : ابتدا ترکیباتی که با واژه دست مربوط است .

گروه الف : ترکیباتی با واژه دست که معانی عینی و دیداری دارند و وجه تسمیه آنها روشن و بدیهی است. دست‌گیر کردن، بدست آوردن، دست‌رس، دست‌بگیربان شدن. دست از آستین درآوردن. دستکاری. دست‌افشانی. دست‌بند رفتن. دست‌باز رساندن. دست‌زدن. دست‌بند. دست‌کش. دست‌خط. دست‌خورده. دست‌شوئی. دست‌فروشی. دستگیره. دست‌مالی .

گروه ب : ترکیباتی با واژه دست که علاوه بر یک معنی اصلی و دیداری چند معنی فرعی و مجازی و نادیداری تر دارند. دست‌گیر شدن - دست‌گیری کردن - دست‌یکی کردن - دست‌یافتن - از دست دادن - از دست رفتن - دست‌برد - دست‌بند دادن - دست‌بند کردن - دست‌بکار شدن - دراز دستی کردن - کوتاه دستی - دست‌شستن - دم دست - دست‌باز .
گروه ج : ترکیباتی با واژه دست که معانی نادیداری و بی‌ارتباط با اجزاء ترکیب لغوی خود دارند. دست‌کم - دست کسی را کوتاه کردن - دست و پای خود را گم کردن - دست‌نگهداشتن - دست‌آخر - دست‌انداختن - دست‌ودل‌باز - دست‌تنگ - تنگ‌دست - دست‌کج - دست و پا کردن - گشاده دست - دست‌ازجان‌شستن .
دوم مثالهایی که در ترکیب آنها واژه «پا» آمده است .

گروه الف : در مورد ترکیبات واژه پا با معانی دیداری و عینی و نامجرد :

پابره‌نه - پابوسی - پاکوبیدن - پا افزار - پاپوش .

گروه ب : در مورد ترکیباتی با واژه پا که یک معنی اصلی و حقیقی و دیداری و یک یا چند معنی فرعی و نادیداری دارند .

از پا درآمدن - از پا درآوردن - به‌پا کردن - پابرجا - پایدار - پادرهوا - پایمال - پاکردن - پابند - پای از حد بیرون نهادن .

سوم مثالهایی که در ترکیب آنها واژه «دل» بکار رفته است .

گروه الف : در مورد ترکیبات واژه دل که معانی دیداری و عینی و نامجرد دارند:

دلِ شب- دلِ خاک- دلِ درد- دلِ پیچه- دلِ آشوب ... الخ

گروه ب : در مورد ترکیباتی با واژه دل که يك معنی اصلی و حقیقی و دیداری

ويك یا چند معنی فرعی و نادیداری دارند . دلخون- دلخون شدن- صاحب دل- دل زنده -

زنده دل- دلمرده- قویدل .

گروه ج : در مورد ترکیباتی با واژه دل که وجه تسمیه آنها بوضوح روشن نیست

و معنی مجازی با اجزاء تشکیل دهنده ترکیب، ظاهراً ارتباطی ندارد. مانند: دل و جگر-

دل داشتن- با جان و دل- دل از دست دادن- دل از دست رفتن- دل باختن- دل بدریا زدن-

دل برداشتن- دل بستن- دلجوئی- دل بدست آوردن- دلخراش- دل خسته- دل ریش- دل خواص-

دلخور- خوش دل- دلخوشی- دل داده- دلدار- دلربا- دلستان- دل سخت- دل سرد- دل سوخته-

دل سوز- دل شده- دل شکسته - دلشاد- دل فریب- دلکش- دلگرم- دلگشا - دلگیر- دل نشین-

دلنواز- دل نگران- تنگ دل- يك دل ... الخ

در صورتیکه کلیه ترکیبات و اصطلاحات و یا عبارات فوق را دقیقاً تجزیه و

تحلیل کنیم به نتیجه کلی زیر می‌رسیم .

«زبان در سیر زمان ، از حالت عینی و دیداری بسمت ذهنی و نادیداری و از حالت

نامجرد، بسمت مجرد و انتزاعی میل می‌کند» .

یعنی قدیم ترین مفاهیم زبانی ، قابل حس و قابل دیدند ولی بتدریج مجردتر

می‌شوند. از طرفی معانی و مفاهیم مجازی و فرعی، از نظر زمانی متأخرتر از معانی نامجرد

و دیداری يك واژه‌اند. چگونگی این سیر تطوری اغلب بصورت زیر است .

۱- مجموعه‌ئی از واژه‌ها، بایکدیگر ترکیب می‌شوند. و این ترکیب‌های جدید

معنی سومی دارند که از معانی انفرادی اجزاء تشکیل دهنده خود متمایزاند .

۲- واژه‌های ترکیب شده و یا بعبارت دیگر مجموعه‌های لغوی، معنی خود را

توسعه می‌دهند و بتدریج در سیر زمان ، مصداق بزرگتری را شامل می‌شوند .

۳- این واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات، علاوه بر معنی اولیه و معنی توسعه‌یافته و وسیع‌تر شده ثانویه، بموجب تأثیر اصول سه‌گانه مجاورت و مشابهت و تضاد، که از قوانین مسلم روانشناسی است، معانی مجازی و فرعی دیگری بدست می‌آورند.

۴- معانی اولیه همواره دیداری و عینی و تجربی‌اند درحالی‌که معانی فرعی و مجازی نسبت به اصل حقیقی، مجردتر، ذهنی‌تر، و نادیداری‌تراند و این سیر روانی در تطور معانی همه واژه‌ها و مجموعه‌ها نمودار است و همواره عینی‌ترین و محسوس‌ترین و قابل تجسم و تصورترین معنی یک واژه، قدیمترین معنی لفظ بشمار می‌رود.

۵- بتدریج در بعضی از موارد، معانی اولیه و واژه‌ها و مجموعه‌ها، که با شکل ظاهری ترکیب، مناسبت منطقی دارد از میان رفتند و معانی مجازی نادیداری آن، که با شکل ظاهری ترکیب، ابتدا رابطه منطقی ندارد و یا رابطه آن بسیار ضعیف است برجای مانده است. این ترکیب‌ها که با معنی خود رابطه منطقی ندارند اکثراً موجب اعجاب افراد عامی و عادی می‌شوند. زیرا بظاهر نمی‌توان آن‌ها را توجیه کرد درحالی‌که با مراجعه به کتب لغت و یافتن عامل‌هایی که علت مجاورت ذهنی معانی مذکور شده‌اند مشکل حل می‌شود و پژوهنده متوجه می‌شود که چگونه قوانین مسلم روانی مفاهیم متعدد را در اندیشه سخن‌گویان یک‌زبان پیوند می‌زنند و بدینوسیله بر حجم گنجینه واژه‌های آن زبان می‌افزایند.

جهت محسوس‌تر شدن ادعای فوق بچند مثال زنده و روشنگر از زبان پارسی مبادرت می‌ورزم.

پشت بزمین رسیدن و یا پشت بخاک رسیدن : معنی تجربی و دیداری این مجموعه ترکیبی، در کشتی است. زیرا در آنجا هر کس که پشتش بخاک برسد بازی یا مسابقه را باخته است. ولی چون باختن در کشتی نوعی شکست است و شکست فقط در کشتی مطرح نیست بلکه در هر نوع مسابقه‌ئی و هر نوع رقابتی می‌توان از پیروزی و شکست گفتگو کرد لذا مفهوم «پشت بخاک رسیدن» و «شکست خوردن» در ذهن، مجاورت پیدا می‌کنند و انسان را

از مفهوم محدودِ «پشت بخاك رسیدن» بمفهوم وسیع تر و در نتیجه مجرد ترِ «شکست خوردن» منتقل می کنند. بتدریج مجموعه عینی و دیداریِ «پشت بخاك رسیدن» معنی کلی تر و مجرد ترِ «شکست خوردن» را بعنوان معنی فرعی بدست می آورد. مثلاً در کلیله و دمنه چنین میخوانیم «آخر رنج او بدان رسد و پشت او بزمین آید» صفحه ۱۸۳ چاپ قریب. در حالیکه در داسبان مورد نظر نامی از کشتی در میان نیست و فقط بعلت عمومیت یافتن معنای اصطلاح، بجای شکست خوردن بکار رفته است.

سایه پرورده : معنی این ترکیب بوضع اقلیمی و جغرافیائی محیط وابسته است. در مناطق گرمسیر مانند جنوب ایران، سایه نعمتی است، که ارزش آنرا انگلیسی حریص به آفتاب نمی تواند درك کند. کودکی که در سایه پرورش یافته باشد اولاً بایستی از خانواده ثروتمندی باشد، زیرا سایه بان و خانه و درخت سایه افکن به وفور یافت نمیشود. ثانیاً بایستی دقیقاً مراقبت و پرستاری شده باشد تا آفتاب بیرحم تابستان باو نتابد. پس کودک سایه پرورده در حقیقت توانگر زاده ایست که با سختی آشنا نشده است. معنی ترکیب **سایه پرورده** در ابتدا کاملاً عینی و دیداری است یعنی پرورش در زیر الاجیق و سقف و یا سایه درخت، ولی چون چنین تربیتی، مستلزم توانگری و آسایش و امکانات مالی کافی است، لذا بطور ضمنی رفاه و آسایش آن خانواده را نیز نمودار می سازد. و چون معمولاً بتجربه رسیده است که چنین اشراف زادگانی تاب تحمل سختی را ندارند، لذا معنای **سایه پرورده** نقطه مقابل سفر کرده و سرد و گرم چشیده، سخت دیده و نظائر اینها را پیدا می کند. در اینجا، مفهوم از حالت عینی و دیداری خود، بعلت مجاورت ذهنی مفاهیم، تغییر معنی میدهد و معنی دوم، مجازی تر، نادیداری تر و مجرد تر می شود. و نسبت بمعنی اولی متأخر تر است. سعدی در مفهوم اخیر سایه پرورده، چنین فرماید :

سایه پرورده را چه طاقت آن که رود با مبارزان به قتال

(گلستان سعدی صفحه ۲۱۹ چاپ مرحوم فروغی)

از طرفی، سایه پرورده در معنی اخیر برای سوئدی‌ها و یا فنلاندی‌ها فاقد معنی است. زیرا آنها کودکی را که در آفتاب پرورش یافته باشد «نیک پرستاری شده» میدانند و پرورش یافتن در سایه را نشانه عدم توجه بطفل و مذموم می‌شمارند.

تن پرور: به دو معنی در زبان پارسی مراد می‌شود. یکی معنی رایج که معادل با تنبل و بی‌کاره است و دیگر بمعنی تحت‌اللفظی که در مفهوم پرورش‌دهنده تن بوسیله خوراک و نوشابه‌ها و یا ورزش است. معنی دوم معنی حقیقی و معنی اول مجازی و فرعی است در حالیکه این معنی مجازی و فرعی شناخته‌تر از معنی تحت‌اللفظی و حقیقی است در شعر زیر معنی دوم بیشتر مورد نظر است.

وگر تن پرور است اندر فراخی چو تنگی بیند از سختی بمیرد

(سعدی گلستان صفحه ۱۰۸ چاپ فروغی-تهران)

آبروی: در معنی شرف و آوازه نیک و شهرت و حیثیت و اعتبار بکار می‌رود. ولی ناگفته پیداست که هم‌این معانی، مجرد، مجازی و نادیداری‌اند و هیچ رابطه‌ئی با ترکیب لفظی کلمه ندارند. لفظ آبروی از دو واژه آب و روی تشکیل شده است و مسلماً معنی عینی و دیداری آن چیزی از قبیل آب‌فلز دادن، مثلاً آب طلا دادن و یا آب نقره دادن بروی مس است.

چون با طلا، ظاهر مس را می‌آرایند و آن جلوه‌ئی طلا مانند می‌بخشند و اگر آب رویش بریزد، مس باطن آشکار خواهد شد. ازین خاصیت، ذهن انرانی به مفهوم مجازی تری منتقل شده است. یعنی با ظاهر شدن راز درون، فرد حیثیت و آوازه خود را از دست می‌دهد و درست مانند مس مطلقاً آب رویش می‌ریزد. ملاحظه می‌شود که یک ترکیب عینی و نامجرد، چگونگی در سیر زمان بر طبق تأثیر اصل کُلی مجاورت که از مهمترین اصول تداعی معانی است، معانی مجرد و منتزع و نادیداری بخود می‌گیرد و چطورگاهی معانی مجازی شناخته‌تر از معانی حقیقی می‌گردند. همان‌طور که طلا ظاهر مس را آراسته است و برتری آن بعلا آب رویش است، لباس آراسته نیز آبروی

انسان شده، چنانکه در خانواده‌ها اغلب گفته می‌شود؛ «مرا با لباس وصله‌دار دیدند و آبرویم رفت» و یا اینکه سرزده بمنزل ما وارد شدند و پلاس پاره اطاقم را دیدید و دیگر آبرویی برایم باقی نماند!

ممکن است وجه تسمه آبروی را طور دیگر نیز توضیح دهند. مثلاً بگویند در موارد شرم انسان عرق می‌کند و آب از رویش میریزد ولی در هر حال تفسیر ما هر طور باشد، در نتیجه‌ئی که می‌خواهیم بگیریم تغییری نمی‌دهد. زیرا منظور نشان دادن این واقعیت است که ترکیب آب+روی بامحتوای خود رابطه مستقیم و دیداری ندارد بلکه معنی این ترکیب، مجازی و نادیداری است. در مراحل بعدی واژه آبروی باز مجردتر شده است. زیرا در مفهوم شرف و اعتبار و حرمت و احترام ظاهر شده است چنانکه از لکه‌دار شدن آبروی و یا ریختن آبروی و یا رفتن آبروی بمعنی اخیر کلمه سخن بمیان می‌آید.

بکسی کرده بی آبرویی بسی چه غم دارد از آبروی کسی

گلستان سعدی

آبرو می‌رود ای ابر خطا پوش بیار که بدیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

حافظ

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما آبروی خوبی از چاه زنخدان شما

حافظ

محل نگذاردن: معنی کنونی و رایج این ترکیب بی‌اعتنائی کردن و اهمیت ندادن

و بکسی بی‌احترامی کردن است. بطوریکه ملاحظه می‌شود این معانی هیچ یک بظاهر با ترکیب لغوی محل نگذاردن، رابطه‌ئی منطقی نشان نمی‌دهد. درحالیکه اگر قدری بعقب برگردیم و معنی عینی و دیداری کلمه را با توجه به وضع اجتماعی و آداب و رسوم و احترامات مرسوم جامعه ایرانی مورد دقت قرار دهیم رابطه منطقی این لفظ با آن معنی آشکار می‌شود.

سابق برین، در مجالس ایرانی، هر کس به نسبت مقام و منزلتی که در جامعه داشت

دارای مکان و محل مخصوص بود. مثلاً بزرگتر مجلس را در صدر می‌نشاندند و نوکران و امثال آنها را در آستانه در قرار میدادند. کسی که اعتبار بیشتری داشت پشتی نرم‌تر و زیرانداز گرانقیمت‌تری را در مجلس اشغال می‌کرد و اگر این فرد والامقام دیرتر وارد می‌شد جای مناسب با شخصیت او را معمولاً خالی می‌گذاشتند و یا سرعت جهت او خالی می‌کردند. و کسی بخود اجازه نمیداد در غیاب او بر پشتی او تکیه بزند و یا در حضور او در جای بالاتری بنشیند. بمصدق شعر حافظ :

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگراف تا که اسباب بزرگی همه آماده کنی
 حال اگر کسی در غیاب وی جای او را اشغال می‌کرد و برایش محلی باقی نمی‌گذاشت
 نسبت باو بی‌اعتنائی کرده بود و اگر بطور مثال در مجلس، نادانی بجای قاضی می‌نشست
 خدام مجلس او را از آنجا بلند میکردند و بر جای خود می‌نشاندند یعنی جائی که سزاوار
 بود. اصطلاح بجای خود نشاندن نیز موید همین معنی است .

داستانی از بوستان سعدی باب چهارم شاهدهی تاریخی برای این معنی است .

فقیه‌ی کهن جامه‌ای تنگ دست در ایوان قاضی بصف برنشست
 نگه کرد قاضی در او تیز تیز معرفت گرفت آستینش که خیز
 ندانی که برتر مقام تو نیست فروتر نشین ، یا برو ، یا بایست
 نه هر کس سزاوار باشد بصدر کرامت بجا هست و منزل بقدر
 بجای بزرگان دلیری مکن چو سر پنجهات نیست شیری مکن

النج ... نسخه محمدعلی فروغی چاپ محمدعلی علمی تهران ۱۳۳۸ صفحه ۱۶۴